

## ایده ها در زمینه: گفتگو با کوئنتین اسکینر

### هانسون لی

ترجمه: شیرزاد احمدی وند

کوئنتین اسکینر یک مورخ اندیشه است او عموماً به خاطر آثار پیشگامانه اش در زمینه اندیشه سیاسی اروپای اولیه مدرن شناخته می شود. او در مدرسه بدفورد و کالج گانویل و کیز در کمبریج تحصیل کرده و نویسنده آثاری مانند بنیادهای اندیشه سیاسی مدرن (۱۹۷۸) و بینش های علم سیاست (۲۰۰۲) است. اسکینر به عنوان استاد تاریخ در دانشگاه کمبریج در حال حاضر به عنوان استاد علوم انسانی در باربر بومونت و عضو هیئت علمی مرکز مطالعات تاریخ اندیشه سیاسی در دانشگاه کوئین مری لندن فعالیت می کند. پروفیسور اسکینر برای درمیان گذاشتن بینش های فلسفی خود به سراسر جهان سفر کرده است. او اخیراً سخنرانی ای در کالج نوبائتر دانشگاه شیکاگو با عنوان «چگونه باید درباب آزادی بیاندیشیم؟» ایراد کرد. گفتگوی ما با او در ۹ سپتامبر ۲۰۱۶ درباره سیر فکری و دیدگاه های سیاسی پروفیسور اسکینر توسط مجله تاریخ دانشگاه شیکاگو در منزل ایشان در لندن انجام شده است.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** از اینکه در این گفتگو با ما همراه بودید متشکریم. بیاید با یک سوال در مورد خود رشته [تاریخ اندیشه] شروع کنیم. چگونه می توانید کار یک مورخ اندیشه را از کار فیلسوفان، نظریه پردازان سیاسی، و مورخان [تاریخ] ایده ها، که از روش های متفاوتی برای مطالعه متون مشابه استفاده می کنند، متمایز کنید؟

**کوئنتین اسکینر:** می توانم بگویم مورخ اندیشه کسی است که مجموعه ای از متون را مطالعه می کند و می خواهد آن ها را تا آنجا که ممکن است با عطف به شرایط خود متن بفهمد. در نتیجه، چنین مورخی به عنوان کسی که محدودیت های فنی خاص را لحاظ می کند، قابل تشخیص است: استفاده نکردن از ترجمه، اجتناب از مدرن سازی متون، استفاده از بهترین نسخه ها و غیره. به نظر من وظیفه متمایز چنین مورخانی این است که سعی کنند متونی را که مطالعه می کنند در زمینه ای مورد خوانش قرار دهند که به توضیح آنچه باعث پیدایش متون مورد بحث می شود و شناسایی مسائل خاصی که برای حل آنها طراحی شده اند، کمک کند. باید اضافه کنم که منظور از

متون، جنبه کلی و بسیط آن است که نه صرفاً رساله‌ها و آثار ادبی فلسفی، بلکه فیلم‌ها، نقاشی‌ها، ساختمان‌ها و دیگر مصنوعات را نیز در بر می‌گیرد که همه آنها برای من متن به حساب می‌آیند.

شما می‌پرسید که چگونه این رویکرد را از رویکرد فیلسوفان و نظریه‌پردازان سیاسی که اغلب متون مشابهی را مطالعه می‌کنند، متمایز می‌کنم. اگر منظور مورخان فلسفه است، معتقدم که امروزه بسیاری از آنها با محدودیت‌های یکسانی مواجه‌اند و کارهای مشابهی را انجام می‌دهند. اما اگر منظور نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی است، در مقابل، برخی تقریباً منحصراً بر منطق درونی متون و چگونگی درک مفاهیم و استدلال‌های خاص آنها تمرکز می‌کنند. البته این نوع تحلیل می‌تواند بسیار روشن‌گر باشد، اگرچه بررسی چنین استدلال‌هایی بدون اشاره به شرایطی که باعث به وجود آمدن آنها شده است، گاهی به نظر من به طرز عجیبی نامنسجم و بی‌کالبد می‌آید. همچنین خطری وجود دارد که همکار من *لیا* دوست دارد آن را به عنوان پالوده و منزه کردن متون توصیف کند. برای مثال، فرض کنید شما یک گزارش تحلیلی صرف از نظریه جان لاک در مورد مالکیت و دیدگاه‌های او در مورد نظریه ارزش کار ارائه می‌دهید. شما با جدا کردن محتوای بحث او به این شکل، به سختی می‌توانید میزان ارتباط تحلیل او با نفی حقوق مالکیت زنان و نیز برده‌داری و امپریالیسم را رد کنید. تکرار چنین رویکردی، ناگزیر متن را بهبود می‌بخشد.

شما همچنین درباره مورخان ایده‌ها می‌پرسید، با اینحال مطمئن نیستم که امروزه بسیاری از محققان بخواهند خودشان را با این اصطلاحات توصیف کنند. نوشته‌های تاریخی بسیاری درباب ایده‌ها وجود دارد که برخی از آنها در زمان خود مورد تحسین و تجلیل قرار گرفته‌اند: برای مثال، *تاریخ‌های ایده پیشرفت، زنجیره بزرگ بودن، قرارداد اجتماعی، کمال‌پذیری انسان و غیره*. اما به نظر من این رویکرد، شک و تردیدهای زیادی را ایجاد می‌کند. منظور ما از نوشتن تاریخ یک ایده چیست؟ آیا منظورمان تاریخ بیان‌های زبانی یک مفهوم است یا خود مفهوم؟ اگر ما کسانی که ایده خاصی را مورد استناد قرار داده‌اند به هم پیوند دهیم، آنگاه چگونه می‌توانیم نقش و مکان آن را - حاشیه‌ای یا مرکزی، مورد توافق یا مورد مناقشه - در دوره‌های مختلف تاریخی تعمیم دهیم؟ آیا ما از کاهش ارزش عاملیت درگیر در این رویکرد راضی هستیم؟ آیا واقعاً تاریخ مکتوبی از ایده‌ها برخلاف تاریخچه‌ای از روش‌های در حال تغییر که در آن ایده‌ها بحث شده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند وجود دارد؟

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** فکر می‌کنید از زمانی که برای اولین بار کتاب "معنا و مفهوم و درک تاریخ ایده‌ها"<sup>۱</sup> را در سال 1969 منتشر کردید، حوزه تاریخ اندیشه چه تغییری کرده است؟

<sup>۱</sup> Skinner, Quentin. "Meaning and Understanding in the History of Ideas". History and Theory, Vol. 8 (1969)

**کوئنتین اسکینر:** این رشته به طرق مختلف تغییر و تحول یافته است و بررسی سراسری آنها غیرممکن است. من فکر می‌کنم مهم‌ترین تغییر این است که تاریخ اندیشه، بسیار گسترده‌تر از زمانی که من در دهه 1960 شروع کردم، مورد مطالعه قرار گرفته است. یکی از بازتاب‌های آشکار این محبوبیت فزاینده، ظهور مجلات جدید در این زمینه بوده است: *تاریخ ایده‌های اروپایی* در دهه ۱۹۷۰، *تاریخ اندیشه سیاسی* در دهه ۱۹۸۰، *مرور تاریخ فکری* در دهه ۱۹۹۰، *تاریخ اندیشه مدرن* حدود یک دهه پیش، و چندین طرح مشابه دیگر. با این گسترش روزافزون، تعدادی از رشته‌های فرعی به شهرت بیشتری دست یافتند. شاید مهم‌ترین آنها تاریخ علم بوده که از زمان شروع به کار تحقیقات راهگشای *توماس کوهن* در اوایل دهه ۱۹۶۰<sup>۲</sup>، محل برخی از پیچیده‌ترین بحث‌های روش‌شناختی نیز بوده است. ما همچنین شاهد توسعه‌ی شکلی از تاریخ اندیشه که در آن تمرکز بر متفکران حرفه‌ای نیست، بلکه بر دیدگاه مردم عادی است بوده‌ایم. *کارلو گینتسبورگ*، *ناتالی دیویس* و *کیت توماس* همگی شاهکارهایی در این حوزه نوشته‌اند.<sup>۳</sup> در همین حین، همگی تحت تأثیر مورخان روشنفکر فمینیست قرار گرفتند که پرسش‌های جدیدی را مطرح کرده بودند و دامنه‌ی متونی که به طور معمول توسط دانشجویان خوانده می‌شد را بسط و گسترش دادند. تحول جدیدتر این است که مانند بسیاری از پژوهش‌های تاریخی، تاریخ اندیشه نیز به طور فزاینده‌ای جهانی شده است. در میان رویکردهای جدید به متون متعارف، لازم است به کار مهمی که *راینهارت کوزلک*<sup>۴</sup> و همکارانش در ردیابی تبارشناسی مفاهیم کلیدی در اندیشه غربی انجام دادند اشاره کنم. همچنین می‌خواهم درباره چیزی که به آن رهیافت مکتب کمبریج می‌گویند و من با آن ارتباط داشته‌ام، صحبت کنم. ما سعی کردیم متون کلاسیک را در موقعیت خلقشان قرار دهیم و در این کار، خود معیار را زیر سوال ببریم. برخی از مورخان بزرگ مانند دوستانم *جان دن* و *جان پوکاک*<sup>۵</sup> در این زمینه کار کرده‌اند و نسل جوان‌تری از محققان نیز اکنون این رویکرد را در مسیرهای جدیدتری دنبال می‌کنند.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** در نگاهی به گذشته، چه مواردی از انتقادهای تند را در چند دهه گذشته به روش خود ارزیابی کرده‌اید و چگونه به آنها پاسخ داده‌اید؟

**کوئنتین اسکینر:** یکی از انتقادات مکرری که در ابتدا به من وارد شد — به عنوان مثال توسط *هوارد ورنر* — زیر سوال بردن «حکمت جاودانه» بود که ظاهراً در سنت‌های فلسفی ما تجسم یافته است، و اصرار من بر نیاز به

<sup>۲</sup> Thomas Samuel Kuhn (1922 – 1996), American physicist, historian and philosopher of science, author of the 1962 book, *The Structure of Scientific Revolutions*.

<sup>۳</sup> Carlo Ginzburg, (1939—), Italian historian; Natalie Zemon Davis, (1928—) Canadian and American historian; Sir Keith Vivian Thomas (1933—), British historian.

<sup>۴</sup> Reinhart Koselleck (1923-2006), German historian

<sup>۵</sup> John Montfort Dunn (1940—), political theorist; John Pocock (1924—), historian of political thought

رویکرد زمینه‌ای حتی برای متعارف‌ترین آنها، مطالعه تاریخ ایده‌های اجتماعی و سیاسی را بی‌معنا می‌کرد.<sup>۶</sup> این انتقاد ظاهراً همیشه مظهر دیدگاهی غم‌انگیز درباره ارزش درک تاریخی است. به نظر می‌رسد پیشنهاد این است که تا زمانی که گذشته نتواند به عنوان آینه‌ای مورد استفاده قرار گیرد که بتوانیم ارزش‌ها و نگرش‌های خود را در آن منعکس کنیم، نمی‌تواند برای ما جالب باشد. اما باور من این است که امروزه بسیاری از مردم به این عبارات فکر نمی‌کنند. به نظر می‌رسد که فرهنگ ما دارای تفکر تاریخی‌تری شده است. همچنین باید اضافه کنم که دو انتقاد اصلی فلسفی که بارها به کار من وارد شده وجود دارد. یکی اینکه من سعی می‌کنم از معادله‌ای غیرقابل دفاع بین معانی قصد شده و معانی متون دفاع کنم. مورد دیگر این که رویکرد من، مرا به شکلی از نسبی‌گرایی مفهومی تسلسل وار می‌رساند که خودمتناقض به نظر می‌رسد. به نظر من هیچ یک از این قضاوت‌ها موجه نیست، اما هر دو باید به درستی مورد توجه قرار گیرند – حداقل تا آنجا که صلاحیت انجام این کار را دارم. من نمی‌خواهم در این مرحله به سؤال شما پاسخی بیش از حد طولانی بدهم، اما بسیار امیدوارم که بتوانیم در مرحله بعدی گفتگو به این موضوعات بازگردیم.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** چه چیزی در سال‌های تکوین کار شما برای اولین بار باعث علاقه‌تان به تاریخ اندیشه مدرن اولیه شد، و به چه دلیل بر نظریه‌پردازان سیاسی انگلیسی زبان مانند توماس مور و توماس هابز، و بعدها نیز رنسانس ایتالیا – به‌ویژه ماکیاولی، تمرکز کردید؟

**کوئنتین اسکینر:** علاقه خاص من به تاریخ اولیه مدرن ابتدا در مدرسه کلید خورد. به ما اینگونه آموختند که دو دوره شکل‌گیری در تاریخ بریتانیا وجود دارد؛ اصلاحات قرن شانزدهم و انقلاب مشروطه قرن هفدهم، و ما هر دو را عمیقاً مورد مطالعه قرار دادیم. این موضوع شامل بررسی عقبه فکری در سیاست بود، به این ترتیب که برای اولین بار کتاب "یوتوپیا" توماس مور و همچنین "لویاتان" توماس هابز و "دو رساله در باب حکومت" جان لاک را مطالعه کردم. شما می‌پرسید چگونه علایق من در جهت رنسانس ایتالیا گسترش یافت. این پیشروی در ابتدا ناشی از تعهدات تدریس من در کمبریج بود. در سال ۱۹۶۵ به عنوان دانشیار در دانشگاه منصوب شدم و از من خواسته شد که دوره‌ای در مورد نظریه سیاسی اولیه مدرن ارائه دهم، که در آن روزها این دوره یعنی: آغاز با ماکیاولی. البته من ماکیاولی را در مقطع لیسانس خوانده بودم، اما به محض اینکه شروع به مطالعه عمیق کردم، به سرعت درگیرش شدم. این به هیچ وجه در مورد برخی نظریه‌پردازان دیگر که از من خواسته شد درباره آنها سخنرانی کنم اتفاق نیفتاد، و نمی‌توانم به طور رضایت‌بخشی توضیح دهم که چه چیزی در مورد ماکیاولی وجود

<sup>۶</sup> Howard Warrender, (1922-1985) Professor of Political Theory and Institutions at the University of Sheffield. He authored "Political Theory and Historiography: A Reply to Professor Skinner of Hobbes" in The Historical Journal Vol. 22. No. 4 (Dec. 1979) pp. 931-940

داشت که به نظرم اینقدر جذاب آمد. اما شاید هیچ معمای بزرگی در اینجا وجود نداشته باشد، زیرا یافتن جذبه ماکیاولی یک تجربه غیرمعمول نیست.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** این پاسخ، ما را به سؤال بعدی می‌رساند که تلاش می‌کند کار شما را در زمره بحث‌های تاریخی قرار دهد. شما در کتاب "بینش‌های علم سیاست" از «قابلیت کرداری متون و نیاز به برخورد بین‌متنی با آن‌ها» صحبت می‌کنید و پیشنهاد کرده اید که کردار متون را می‌توان «به‌عنوان ویژگی درونی متون در نظر گرفت». آیا در کارهای فکری شما نیز قابلیت کرداری وجود دارد؟ دانش شما از چه جهت نه تنها در گفتار، بلکه اعمال شما به نظریه کنش گفتاری استناد می‌کند و چه نوع «مداخله‌ای» در جدل‌های ایدئولوژیک و فکری امروز دارید؟<sup>۷</sup> به عبارت دیگر در مورد تفکر و نوشتن چه کاری انجام می‌دهید؟

**کوئنتین اسکینر:** یک نوع مداخله‌ای که سعی کرده‌ام انجام دهم مداخله‌ای مربوط به روش‌شناسی است. اگر بخواهم آن را در قالب کنش گفتاری بیان کنم -همانطور که از من می‌خواهید- می‌توانم بگویم که در مقاله‌های اولیه‌ام تلاش می‌کردم شبیهاتی را مطرح کنم و در مورد برخی از روش‌های رایج مطالعه تاریخ اندیشه، به‌ویژه تاریخ اندیشه سیاسی و حتی هجو و استهزای آنها هشدار دهم. به هر حال، شما به نظریه کنش گفتاری به گونه‌ای اشاره می‌کنید که گویی ویژگی خاص فکری من است، اما تفکر من در مورد این جنبه از فلسفه زبان همیشه مدیون بینش ویتگنشتاین است که معتقد بود گفتار همان عمل است، و نظریه آستین در مورد کردارهای گفتاری، به ویژه آنگونه که استراوسن و سرل آن را بسط دادند.<sup>۸</sup>

با اینحال، اخیراً بیشتر به آنچه می‌توانم مداخلات بنیادین بنامم علاقه‌مند شده‌ام. من به این احساس رسیده‌ام که دامنه مفاهیمی که ما در حال حاضر در صحبت‌های مربوط به مسائل سیاسی به کار می‌بریم، بطور بی‌رویه‌ای محدود شده است. گاهی اوقات به نظر می‌رسد که از واژگان حقوقی خواسته می‌شود تا همه کارها را انجام دهد. بنابراین من به پروژه تلاش برای غنی‌سازی واژگان خود با رجوع به گذشته علاقه‌مند شدم. به عنوان مثال، ما معمولاً در مورد آزادی طوری صحبت می‌کنیم که گویی معنایی جز نبود محدودیت ندارد. من سعی کرده‌ام در

<sup>۷</sup> Skinner, Quentin. Visions of Politics, general preface; "Interpretation and understanding of speech acts", in *Regarding Method*, P. 118; Skinner, Quentin. *Hobbes and Republican Liberty*.

«من به نظریه سیاسی هابز نه صرفاً به‌عنوان یک نظام کلی از عقاید، بلکه به‌عنوان مداخله‌ای جدلی در درگیری‌های ایدئولوژیک زمان او می‌نگرم». هابز فکر می‌کند که صحبت از «عدم آزادی» بدون اشاره به راه‌های خاصی که مانع ایجاد آن می‌شود، بوج است. ویتگنشتاین: الفاظ نیز اعمال هستند (۱۹۵۸، ۵۴۶، ص ۱۴۶); اسکینر: «...نه فقط آنچه هابز می‌گوید، بلکه آنچه که او در طرح استدلال‌هایش انجام می‌دهد... فرض حاکم من این است که حتی انتزاعی‌ترین آثار نظریه سیاسی چیزی ورای مبارزه نیستند. آن‌ها همیشه بخشی از نبرد هستند... مشاجراتی که در زیر سطح صاف فریبنده استدلال او وجود دارد.» پیشگفتار، xvi.

<sup>۸</sup> Sir Peter Frederick Strawson (1919-2006), English philosopher; John Searle (1932—), American philosopher; John Langshaw "J. L." Austin (1911-1960), English philosopher.

کتابم با نام "آزادی مقدم بر لیبرالیسم" نشان دهم که در زمان‌های گذشته این مفهوم به‌طور گسترده‌تر به عنوان یک وضعیت شناخته می‌شد، وضعیت افراد مستقل در مقایسه با برده‌ها.<sup>۹</sup> برای مثال وقتی درباره دولت صحبت می‌کنیم معمولاً این اصطلاح را مترادف حکومت می‌دانیم. من در تعدادی از مقالات اخیر سعی کرده‌ام درباره اهمیت این واقعیت توضیح دهم که وقتی مفهوم دولت زمانی برای اولین بار وارد گفتمان سیاسی شد، که نشان دهد نوع خاصی از شخصیت اخلاقی متمایز از حاکمان و دولتمردان وجود دارد. اینها صرفاً کاوش‌های تاریخی از جانب من نیستند، بلکه می‌خواهم بپرسم که چگونه این مفهوم‌سازی‌ها و دیگر مفهوم‌سازی‌های رقیب از واژگان سیاسی ما حذف شده‌اند و به این فکر کنم که آیا نتیجه اش سودمند بوده است یا مضر.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** شما در «معنا و درک در تاریخ ایده‌ها» می‌گویید که مطالعه متون کلاسیک باید «نه یکسانی، بلکه تنوع اساسی مفروضات اخلاقی و تعهدات سیاسی را نشان دهد» و همچنین در خصوص مفهوم خرد و بلاغت در فلسفه هابز شما معتقدید که «مطالعه گذشته، هنگامی که تضادها را به جای تداوم با زمان حال آشکار می‌سازد هم می‌تواند آموزندگی خاص خود را داشته باشد»<sup>۱۰</sup>. به طور کلی شما فکر می‌کنید که ما می‌توانیم در مورد قراردادهای و مقاصد بشری از تاریخ بیاموزیم بدون اینکه درس‌های مستقیمی در مورد حقایق به اصطلاح جاودانه بگیریم؟ از سوی دیگر، چگونه باید آثار نویسندگانی مانند توسیدید و ماکیاوولی را بخوانیم که معتقد بودند حقایق جاودانه را به عنوان موهبتی برای بشریت در همه زمان‌ها عرضه کرده‌اند؟

**کوئنتین اسکینر:** همانطور که در پاسخ به سوال ابتدایی شما گفتم، رویکرد اصلی من شامل تلاش برای بازیابی مفاهیم مورد استفاده توسط نویسندگانی است که مورد مطالعه قرار می‌دهم، و سپس تلاش برای درک اینکه آنها چگونه این مفاهیم را به کار می‌گیرند. اگر این رویکرد را اتخاذ کنید متوجه خواهید شد که مفاهیمی که پیشینیان ما به آنها اشاره کرده‌اند و معانی مورد نظر آنها در مورد این اصطلاحات، گاهی اوقات تا حد زیادی برای ما آشنا به نظر می‌رسند. به عبارت دیگر، در طرز تفکر ما درباره ارزش‌ها و عملکردهای سیاسی، پیوستگی و تداوم‌های عمده‌ای وجود داشته است. اما من بیشتر به این واقعیت علاقه‌مند هستم که همانطور که *ال. پی. هارتلی* در قالب

<sup>۹</sup> Skinner, Quentin. *Liberty before Liberalism*. Cambridge: 1998.

<sup>۱۰</sup> Skinner, Quentin. "Meaning and Understanding in the History of Ideas" P. 52; Ideas" P. 52;

Skinner, Quentin, *Reason and Rhetoric in the Philosophy of Hobbes*. P. 15, introduction.

*خرد و بلاغت در فلسفه هابز:* من از این باور که تلاش برای آشنایی با دنیای فکری هابز، اقدامی بسیار بیشتر از تلاش برای استفاده از متون او به عنوان آینه‌ای برای بازتاب پیش‌فرض‌ها و پیشداوری‌های کنونی‌مان است، پشتیبان نیستم. یک دلیل ساده این است که... دنیای هابز آنقدر غنی و عجیب است که اگر صرفاً برای پاسخ به سؤالات خود به آن رجوع کنیم، بی‌جهت زندگی فکری خود را محدود خواهیم کرد. دلیل دیگر این است که، اگر به خود اجازه دهیم با حس «ارتباط» کمتر به گذشته نزدیک شویم، ممکن است دریابیم که مطالعات ما ارتباطی متفاوت و معتبرتر دارد. به ویژه ممکن است دریابیم که دستیابی به یک دیدگاه تاریخی به ما کمک می‌کند تا از برخی از مفروضات و عادات فکری فعلی خود عقب نشینی کنیم و شاید حتی در آنها تجدید نظر کنیم. ص ۱۵، مقدمه.

یک هجویه بسیار معروف نقل می‌کند، گذشته در واقع یک کشور خارجی است. گسست‌ها، اغلب آموزنده‌تر از پیوست‌ها به نظر می‌رسند. تاریخچه مفهوم حق، تصویر واضحی را ارائه می‌دهد. این تردید وجود دارد که در دوران کلاسیک باستان، برخلاف ایده آنچه که درست و به حق است، درک "سوبژکتیو" از حقوق وجود داشته است. اما در مراحل بعدی، دیدگاهی درباره حقوق به عنوان مالکیت و بعدها نیز به عنوان ادعاهای اخلاقی علیه دیگران پدیدار شد. آیا جالب نیست که در غیاب چنین نظریه حقوق سوبژکتیو، فکر کردن در مورد عدالت چگونه خواهد بود؟ با توجه به اینکه در نظریه سیاسی معاصر، گاهی اوقات به نظر می‌رسد که گفتمان حقوق - همانطور که قبلاً اشاره کردم - کار زیادی انجام می‌دهد، و سوالی که پیش می‌آیند این است که آیا این آموزنده‌ترین پرسش نسبت به سایر پرسش‌هاست؟

من حتی بیشتر به این احتمال علاقه مندم که، درعین حال پیشینیان ما ممکن است بسیاری از واژگان سیاسی را با ما در میان گذاشته و با اینحال ممکن است گاهی اوقات مفاهیم ناآشنا را با اصطلاحات آشنا بیان کرده باشند. در پاسخ به سوال قبلی شما آزادی فردی را مثال زدم. ما تمایل داریم که آزادی را حاصل اعمال بدانیم، با این استدلال که مردم همواره آزادند، مگر اینکه در اعمال قدرت خود محدود شوند. اما تقریباً هیچ‌کس قبل از عصر روشنگری به این عبارات فکر نمی‌کرد. همانطور که گفتم، آنها آزادی را به عنوان نام یک وضعیت یا موقعیت می‌دانستند، موقعیت افراد مستقل در مقابل بردگان. اگر بخواهیم همه چیز را از آن زاویه کاملاً متفاوت ببینیم چه؟ ما به سؤالات مختلفی در مورد آزادی و اشکال حکومت و روابط بین آزادی و عدالت اجتماعی برمی‌خوریم. حتی ممکن است احساس کنیم - همانطور که خودم این کار را کرده‌ام - که این طرز تفکر در مورد این مفهوم نسبت به روش‌های فعلی صحبت کردن ما متمرثر و بالقوه مفیدتر است.

بله، حق با شماست که می‌گویید برخی از نویسندگان سیاسی اصرار داشتند که آثارشان، به تعبیر توسیدید، به صورت یک اندوخته برای همه اعصار در نظر گرفته شود. جاه طلبی‌های توسیدید برای [کتاب] تاریخش محقق شده است، زیرا بسیاری از مردم هنوز آثار توسیدید را می‌خوانند. اما این بدان معنا نیست که خوانندگان مدرن او لزوماً هر چیزی را که او درباره سیاست و جنگ می‌گوید تأیید می‌کنند. تمام هدف من این است که بر این موضوع پافشاری کنم که وقتی می‌گوییم آثار توسیدید ارزش خواندن دارد، این لزوماً به این دلیل نیست که کار او حاوی حقایقی بی‌زمان است.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** یک سؤال روش‌شناختی دیگر در مورد موضوعی است که در تحقیقات شما متمرکز است. زمینه تاریخی چیست و مورخ، چه چیزهای خاصی را برای درک کامل یک زمینه مطالعه می‌کند؟ از یک سو، شما تلاش برای حل "مسائل جاودان" با فراتر رفتن از زمینه‌های ایده‌ها را نه صرفاً به عنوان یک مغالطه

روشن‌شناختی، بلکه چیزی شبیه یک خطای اخلاقی در دهه 1960 مورد انتقاد قرار داده‌اید. از سوی دیگر، شما موافقید که "پرسش‌های به ظاهر جاودان" وجود دارند، اما شاید به معنای دیگری. چرا ما حتی در دوره‌ها و شرایط کاملاً متفاوت پرسش‌های مشابهی می‌پرسیم؟<sup>۱۱</sup> و در این مورد، کدام یک باید قبل از هر چیز به یک مورخ مربوط باشد، سؤالات یکسان یا زمینه‌های مختلف؟ و آیا اشکال مختلف زندگی به گفته ویتگنشتاین، نیازمند یک رویکرد نسبی‌گرایانه برای مطالعه تمدن‌های بشری است.

**کوئنتین اسکینر:** این سوالی بسیار پرمغز است و در واقع به نظر می‌رسد سه موضوع مختلف را دربرمی‌گیرد. بنابراین امیدوارم اگر بخواهم آنها را از هم جدا و متمایز کنم، برایتان مهم نباشد. اولین پرسش‌تان درباره ایده زمینه تاریخی است. می‌توانم بگویم که زمینه، هر آن چیزی است که شما برای درک برخی از موارد معنادار در آن زمینه نیاز به بازسازی دارید. البته این مسئله شکلی دایره وار دارد، اما من از یک دور هرمنوتیکی صحبت می‌کنم. شما باید متون را به عنوان پاسخی به سؤالات و زمینه را نیز به عنوان منبع سؤالات در نظر بگیرید. من فکر می‌کنم زندگی اجتماعی و سیاسی، مسائلی را برای نظریه‌پردازان اجتماعی و سیاسی به وجود می‌آورد. بنابراین بسیار نگران آن چیزی هستم که می‌توان آن را زمینه‌های اجتماعی نامید. اما من هم مثل همیشه به متونی فکر می‌کنم که با متون دیگر مرتبط باشند. بنابراین من حتی بیشتر به زمینه‌های زبانی توجه می‌کنم، و در واقع برخی از منتقدان، مانند مارک بویر، رویکرد من را «زمینه‌گرایی زبان‌شناختی»<sup>۱۲</sup> توصیف کرده‌اند. با اینحال می‌گویم که هر دوی این زمینه‌ها همیشه نیاز به بازسازی دارند.

شما همچنین می‌پرسید که چرا ما همچنان همین سؤالات را می‌پرسیم. اما آیا ما واقعا این کار را می‌کنیم؟ مسلماً فلسفه، موضوعی است که پرسش‌ها و پاسخ‌های آن مدام در حال تغییر هستند. اما تا آنجا که می‌دانیم، این موضوع مطمئناً به دلیل این واقعیت است که - همانطور که قبلاً گفته‌ام - زندگی اخلاقی و سیاسی غرب تداوم‌های شگفت‌انگیزی را به نمایش گذاشته است. می‌توانید به یک شهر ایتالیایی بروید و از تالار شهر دیدن کنید، که در برخی موارد در اوایل قرن سیزدهم ساخته شده است اما همچنان همان هدف را دنبال می‌کند. گاهی اوقات تداوم مفهومی، دیگر قابل توجه و موثر نیست. ما هنوز هم مانند ارسطو درباره بهترین قانون پرسش می‌کنیم. درباره زمینه‌ها و حدود اطاعت سیاسی؛ و در مورد سؤالات مرتبط دیگر که حتی اگر جاودان نباشند، برای مدت بسیار طولانی مورد تامل بوده‌اند.

<sup>۱۱</sup> Skinner, Quentin. "Meaning and Understanding in the History of Ideas". P. 52.

<sup>۱۲</sup> Bevir, Mark. "The Errors of Linguistic Contextualism" in History and Theory, Vol. 31, No. 3 (Oct., 1992), pp. 276-298

سومین مسئله‌ای که شما مطرح می‌کنید این است که آیا اشکال مختلف زندگی که ما به عنوان مورخ مطالعه می‌کنیم، ایجاب می‌کند که ما نسبت‌گرا باشیم؟ این همان چیزی است که قبلاً به آن، پرسش شصت و چهار هزار دلاری می‌گفتند (چیزی که مردم بیشتر از همه می‌خواهند بدانند یا مهم‌ترین پرسش) و بدیهی است که ما را در آب‌های عمیق فلسفی فرو می‌برد. اما شاید بتوانم دو نکته متضاد را بیان کنم. یکی این است که به نظر من مورخان باید نسبی‌گرا باشند. یعنی آنها نیاز دارند مفهوم عقلانیت را نسبی کنند. در اینجا من با رویکرد توصیه شده توسط تعدادی از فیلسوفان تاریخ و علوم اجتماعی مخالفم - من به مارتین هالیس، استیون لوکس و فیلیپ پتیت در برخی از کارهای متقدم شان پرداخته‌ام.<sup>۱۳</sup> آنها از ما دعوت می‌کنند که با این سوال شروع کنیم که آیا باورهای که بررسی می‌کنیم درست هستند یا خیر. پیشنهاد اساسی این است که باورهای راستین باید به روشی متفاوت از باورهای نادرست توضیح داده شوند. هیچ معمای خاصی در مورد اینکه چرا مردم باورهای راستین دارند وجود ندارد. اما گفته می‌شود که باورهای نادرست به شکست استدلال‌ها اشاره می‌کنند، به گونه‌ای که وظیفه تبیین گرایانه به تحقیق در مورد اشکال مختلف فشار اجتماعی یا روانی تبدیل می‌شود، که این امر ممکن است افراد را از تشخیص نادرست بودن باورهای خود باز دارد. این رویکرد به نظر من چیزی کمتر از مرگ برای یک عملکرد خوب تاریخی نیست. دلیلش نیز این است که این امر مستلزم یکسان دانستن باورهای عقلانی با اعتقاداتی است که مورخ صحت آنها را قضاوت می‌کند. در نتیجه، هیچ جایی برای این احتمال باقی نمی‌گذارد که در دوره‌های تاریخی پیشین، زمینه‌های خوب و منطقی برای درستی تعدادی از باورها وجود داشته باشد، حتی اگر هیچ دلیلی برای درست بودن همان باورها در جامعه خودمان وجود نداشته باشد.

نکته متضادی که می‌خواهم به آن اشاره کنم این است که به راحتی می‌توان این تفکر نسبی‌گرایانه را تا انتها پیش برد. من فکر نمی‌کنم که مورخان صرفاً باید یک نظریه منسجم حقیقت را اتخاذ کنند، همانطور که به نظر می‌رسد توماس کوهن نیز این کار را انجام داد و همینطور ریچارد رورتی در "فلسفه و آینه طبیعت".<sup>۱۴</sup> رورتی اینگونه استدلال می‌کند که اگر بپرسیم اینکه کسی که اعتقاد خاصی به جامعه‌ای بسیار متفاوت از جامعه ما داشته باشد، عقلانی است یا خیر، در واقع ما صرفاً به نوعی سیاق امپریالیستی، یک مفهوم ظاهراً خنثی و فرازمانی ورود می‌کنیم. عقلانیتی که ما نمی‌توانیم به آن دسترسی داشته باشیم. به عنوان مثال، رورتی می‌خواهد در مورد بحث بین گالیله و کلیسای کاتولیک در مورد فرضیه خورشیدمرکزی بگوید که عینی بودن دیدگاه مخالفان گالیله کمتر از دیدگاه

<sup>۱۳</sup> James Martin Hollis (14 March 1938 – 27 February 1998) was an English rationalist philosopher; Steven Michael Lukes FBA (born 1941) is a political and social theorist; Philip Noel Pettit (born 1945) is an Irish philosopher and political theorist.

<sup>۱۴</sup> Rorty, Richard. *Philosophy and the Mirror of Nature*. Princeton: 1979.

خود گاليله نبود. اما به نظر من مهم است که ادعای کلیساها مبنی بر اینکه خورشید به دور زمین می‌چرخد نادرست بود، و به همین ترتیب مهم است که بپرسیم آیا باور آنها به درستی باورشان، منطقی است یا خیر. شاید اینطور بود، شاید هم نبود، در هر صورت بخشی از وظیفه تاریخی، تلاش برای یافتن پاسخ است. اما این به معنای تحمیل مفهومی بیگانه یا نابهنگام از عقلانیت بر گذشته نیست. صرفاً این سؤال مطرح است که آیا کلیساها معیارهای شکل‌گیری و انتقاد از باورهای رایج در جامعه خود را به کار می‌گیرند یا به نوعی آنها را نادیده می‌گیرند یا از آنها سرپیچی می‌کنند یا خیر؟

من به طور خلاصه پیشنهاد می‌کنم که مورخان باید نسبت به ایده عقلانیت، نسبی‌گرا باشند، اما در مورد ایده حقیقت نه. ما می‌خواهیم دریابیم که آیا ممکن است برای کلیساها انکار درستی فرضیه خورشیدمرکزی، امری منطقی باشد یا خیر، حتی اگر چنین انکاری برای ما عقلانی نباشد. اما ما نمی‌خواهیم به این موضوع پایان دهیم و بگوییم فرضیه خورشیدمرکزی برای کلیساها نادرست بود، اگرچه برای ما صادق است. این که خورشید به دور زمین می‌چرخد هرگز درست نبوده، اگرچه ممکن است باور کلیساها منطقی باشد.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** با توجه به این روش زمینه‌سازی و همچنین تمرکزتان بر "بینامتنیت"، مطمئناً مخالف انزوای فکری متفکران هستید. به عنوان مثال، درباره نص و معیار شدن متون کلاسیک ابراز تردید کرده اید و اندیشمندان به ظاهر فرعی را نادیده نگرفته اید. اما ارتباط ویژه‌ی کسانی که نزد بسیاری "جلوتر از زمان خویش شناخته می‌شوند - یعنی به قول شما "مبدعین معناشناسی" و "واژگان هنجاری" جدید، کسانی که پارادایم‌هایی را ایجاد کرده اند که بعدها دیگران از آنها پیروی کردند - با زمینه‌های تاریخی‌شان چیست؟ آیا آنها نسبتاً از آن جدایند؟ به نظرتان نوابغی بوده‌اند که فراتر از زمان خود یا دست‌کم پیشگام بوده اند و در نتیجه دائماً در حال متاثر کردن یا حتی تغییر مسیر تاریخ اندیشه بوده اند؟ یا فکر می‌کنید اندیشه "خارق العاده" آنها در نهایت از مباحث عادی ریشه گرفته و بنابراین خارق العاده نیستند؟<sup>۱۵</sup>

**کوئنتین اسکینر:** من تمایل دارم بگویم که احتمالاً نمی‌توان به این سوال پاسخ واحدی داد، زیرا پیش‌فرض و قضاوت من این است که حتی شگفت‌انگیزترین اکتشافات اندیشه‌ای نیز باید یک زمینه تبیینی داشته باشند. این کشف از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که چیزی نادیده گرفته شده، یا برخی مفاهیم از آنچه قبلاً شناخته شده

<sup>۱۵</sup> هابز و آزادی جمهوری خواهانه «بیشتر مطالعات اخیر منحصراً بر متون هابز متمرکز شده‌اند، بدون اینکه بپرسند چه چیزی او را وادار می‌کند تا استدلال‌های متمایز خود را دوباره و دوباره صورتبندی کند، بنابراین بدون تلاش برای شناسایی ماهیت اختلافاتی که در آن مشارکت داشت، ممکن نیست. در مقابل، تلاش کرده‌ام نشان دهم که چگونه تلاش‌های پی در پی هابز برای دست‌وپنجه نرم کردن با مسئله آزادی انسان، عمیقاً تحت تأثیر ادعاهای مطرح شده توسط نویسندگان رادیکال و پارلمانی در دوره جنگ‌های داخلی قرار گرفت. هابز میگفت باید به نام صلح با آنها مقابله کرد. پیشگفتار xiv.

است مورد توجه قرار نگرفته اند، یا بعضی از فرضیه‌های تبیینی به سادگی مورد توجه قرار نگرفته اند. برای مثال خورشیدمرکزی کوپرنیک، یک فرضیه باستانی را انتخاب کرده و شواهد جدیدی را برای آن ارائه داد.<sup>۱۶</sup> به همین ترتیب، نظریه نسبیت خاص اینشتین نیز پاسخ جدیدی به معمای موجود داد، معمایی که توسط آزمایش مایکلسون-مورلی مطرح شد. این آزمایش برای تعیین چگونگی تأثیر جهت نور بر سرعت آن طراحی شده بود، اما معلوم شد که اصلاً تأثیری نداشته است. باید توضیحی وجود می‌داشت و اینشتین نیز آن را ارائه کرد. با اینحال، این بدین معنا نیست که چون تفکر گالیله و اینشتین برخاسته از زمینه بحث و جدل موجود بود، اکتشافات آنها قابل توجه نبوده است. تأثیر هر دو مورد کمتر از ایجاد چیزی نبود که کوهن آن را تغییر پارادایم می‌نامد، و در واقع اینها دو تغییر پارادایم اصلی بودند که کوهن دوست داشت آنها را متمایز کند.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** زمانی که مورخان اندیشه در مورد معنای یک متن صحبت می‌کنند، آیا تمایز بین معنای مورد نظر نویسنده و معنایی که توسط معاصران او دریافت می‌شود مهم است؟ چگونه از منابع تاریخی و متنی برای به دست آوردن بینش در مورد هر دو استفاده می‌کنید؟ معمولاً چه مقدار از کار شما بیوگرافی است - یعنی بررسی رشد فکری نویسنده به منظور درک آنچه او هنگام نوشتن یک متن در ذهن داشته است - و چه مقدار از آن مربوط به تاریخ سیاسی و اجتماعی است - یعنی: مطالعه جامعه، اجتماع و نظامی که نویسنده اثر خود را در آن نوشته است، تا بینشی در مورد آنچه مخاطب نویسنده سعی داشت از متن کسب کند، به دست آورد؟

**کوئنتین اسکینر:** مطالعه آنچه شما معانی دریافتی متون می‌نامید، آشکارا و به خودی خود شاخه‌ای از تاریخ اندیشه را تشکیل می‌دهد. اما من همیشه سعی کرده‌ام از نوشتن تاریخچه‌هایی که چنین تأثیراتی داشته باشد خودداری کنم. هنگامی که متنی را می‌خوانید، ممکن است اغلب تمایل داشته باشید که تأثیر برخی از متون قبلی را استنباط کنید، اما در غیاب شواهد مستند جداگانه، تشخیص چنین تأثیراتی از شباهت‌های تصادفی یا شباهت‌های ناشی از پیش‌زمینه فکری گسترده‌تر، همیشه غیرممکن خواهد بود. این نوع مطالعات اخیراً مد شده است، اما من همچنان در مورد ارزش تاریخی آنها تا حدودی تردید دارم.

اجازه دهید به پرسش شما مبنی بر اینکه آیا تشخیص معنای یک متن از معنای مورد نظر نویسنده آن مهم است یا خیر بپردازم. شماری از منتقدانم این دو را یکسان می‌دانند. اما به نظر من باید ابتدا یک سردرگمی را حل کنیم.

<sup>۱۶</sup> 3rd century BC, Aristarchus of Samos; Archimedes, Ψαμμίτης: Ἀρίσταρχος δὲ ὁ Σάμιος ὑποθέσιων τινῶν ἐξέδωκεν γραφάς... Ὑποτίθεται γὰρ τὰ μὲν ἀπλανέα τῶν ἄστρον καὶ τὸν ἄλιον μένειν ἀκίνητον, τὰν δὲ γὰν περιφέρεσθαι περὶ τὸν ἄλιον κατὰ κύκλου περιφέρειαν, ὅς ἐστιν ἐν μέσῳ τῷ δρόμῳ κείμενος, τὰν δὲ τῶν ἀπλανέων ἄστρον σφαῖραν περὶ τὸ αὐτὸ κέντρον τῷ ἀλίῳ κείμεναν τῷ μεγέθει τηλικαύταν εἶμεν... microform, Oxonii: E theatro Sheldoniano, 1676.

از یک طرف، در صورتی که با دیدن معنای یک متن، معنای کلمات و جملات موجود در آن را در ذهن داشته باشید، آنگاه من اصلاً دریافتی از معنای مورد نظر نخواهم داشت. من فکر می‌کنم همیشه چیزی وجود دارد که پل ریکور به زیبایی، آن را "معنای مازاد" در متون می‌نامید.<sup>۱۷</sup> همیشه یک معنای مورد نظر وجود خواهد داشت، اما در متون پیچیده بسیار بیشتر خواهد بود. اگر فکر کنیم که کلمات ما اغلب معانی متعدد یا بحث‌برانگیزی دارند، آنگاه معمولاً نمی‌توانیم امیدوار باشیم که قصد و منظور از تألیف آن را متوجه شویم. اما از سوی دیگر، اگر از طریق معنای یک متن بخواهیم متوجه شویم که متن چگونه برداشت شده است، یعنی نویسنده آن ممکن است چه منظوری از آن داشته باشد، آنگاه من بین معنای واقعی آن و نیت آن، مردد می‌شوم. این امر به این دلیل است که به نظر من وقتی می‌پرسیم منظور یک نویسنده از یک گفته معین چه بوده، این معادل پرسیدن در مورد قصد و نیتی است که در هنگام انجام آن عمل داشته است.

به بیان دیگر، من فکر می‌کنم نظریه‌های اخیر در مورد تاویل از جمله آثار دریدا و دیگر منتقدان ساخت شکن - بیش از حد درگیر این بوده‌اند که به ما هشدار دهند که به دنبال معانی مورد نظر نباشیم. من تا حد زیادی با مشاهدات شکاکانه دریدا در مورد امکان بازیابی قصد و نیت در مواجهه با چندمعنایی و ابهام موافق هستم. اما این اشتباه است که از این موافق بودن نتیجه بگیریم که مطالعه نیت مندان یا باید بی‌ربط باشد یا یک علت گم‌شده داشته باشد. این را به این دلیل می‌گویم که ما علاوه بر معانی ادعایی متون، باید پرسیم که هر نویسنده‌ای ممکن است در بیان یک گفته معین چه کاری انجام داده، و منظورش از آن چیست؟ اما ما در اینجا نه با معانی، بلکه با کنش‌های زبانی سروکار داریم. و مانند هر نوع عمل دیگری، ماهیت خاص هر گفتار-کنشی را از طریق بازیابی نیت و مقاصد تجسم یافته در آن تشخیص می‌دهیم.

با اینحال، این موضوع نیز صحیح است که انتساب نیت‌ها به گفتار، همیشه یک موضوع استنتاجی است. جی‌آل استین در کتاب "چگونه با کلمات کار کنیم"،<sup>۱۸</sup> تمایز مرتبط را بسیار مؤثر می‌داند. اگر هر گفتار و کنشی را در چارچوب قراردادهای زبانی و اجتماعی قرار دهید که آن را معنا می‌کند، آنگاه در بازیابی نیروی گفتار، موفق خواهید بود. به عنوان مثال شما قادر خواهید بود نشان دهید که یک گفتار خاص، به جای دستور یا احوالپرسی یا پیشگویی و غیره، قدرت یک هشدار را دارد. اما این که ادعا شود فردی که به زورِ اخطار و هشدار صحبت می‌کند، آن عمل را انجام می‌دهد تا به کسی اخطار دهد، موضوع دیگری است.

<sup>۱۷</sup> Paul Ricoeur (1913–2005), French philosopher. Interpretation Theory: Discourse and the Surplus of Meaning (1976)

<sup>۱۸</sup> Austin, J.L. How to Do Things with Words, Harvard University Press (Cambridge: 1962), the William James Lectures Series (Book 1), P. 72, 75, 135, 146, 150

پاسخ من به این استنتاج این است که اصرار بر استنباط، اغلب مشروع است. گاهی اوقات زمانی که کسی با قدرت اجبار صحبت می‌کند، به این دلیل است که قصد دارد آنچه می‌گوید انجام شود. این همان چیزی است که من سعی کردم به عنوان مثال در کتابم "هابز و آزادی جمهوری خواهانه"<sup>۱۹</sup> استدلال کنم. من نشان دادم که اصرار هابز بر محدودیت فیزیکی به عنوان نقیض آزادی، دارای قدرت نقد و رد این ادعا بود که نقیض آزادی، وابسته به اراده دیگران است. من اینگونه استنباط کردم که نیت اصلی هابز تضعیف و کنار گذاشتن این برداشت شایع بود. برخی از منتقدان معترض بودند که ما هرگز نمی‌توانیم امیدوار باشیم که اینگونه به ذهن یک نویسنده مرده (یا حتی یک نویسنده زنده) راه پیدا کنیم، حتی اگر تنها دلیل چنین مقاصدی، رویدادهای کاملاً ذهنی باشند. اما من مدعی‌ام که آنها رویدادهای صرفاً ذهنی نیستند، بلکه کاملاً در عرصه عمومی هستند و به سادگی با مقایسه بینامتنی و استنتاج‌هایی که می‌توان از آنها به دست آورد، قابل بازیابی هستند.

شما همچنین در مورد بیوگرافی و تاریخ اجتماعی می‌پرسید. همانطور که قبلاً اعلام کردم، فرض اصلی من این است که در تاریخ نظریه اجتماعی، اخلاقی و سیاسی، این جامعه است که پرسش‌ها را مطرح می‌کند و باعث می‌شود طیف معین و دائماً در حال تغییری از مسائل، بغرنج و مسئله ساز به نظر برسند و در نتیجه نیاز به توجه فلسفی پیدا شود. در مورد ارزش زندگینامه باید اعتراف کنم که تا حدی مشکوک هستم، مخصوصاً به این دلیل که گاهی اوقات به نظر می‌رسد محبوبیت زیاد زندگینامه در دوران ما عمدتاً گواهی بر قدرت فریبنده شایعات است. من مطمئن نیستم که ما واقعاً نحوه نوشتن بیوگرافی‌ها را بلد باشیم. این ژانری است که ما را از قلمرو قصد و نیت دور می‌کند و به اعماق بسیار پررنگ‌تر انگیزه و شخصیت می‌برد. در اینجا مشکل این است که ما نظریات موافقی در مورد آغاز و سرچشمه عمل نداریم. در نتیجه، بیوگرافی‌ها ناگزیر حاوی حدس و گمان‌های زیادی هستند و اغلب محکوم می‌شوند که صرفاً در سطح چیزها و به صورت سطحی عمل می‌کنند. با اینحال باید اضافه کنم که به عقیده من روشی وجود دارد که در آن، زندگینامه، ابزاری حیاتی برای مورخان اندیشه به نظر می‌رسد. ما باید تا آنجا که می‌توانیم آموزش‌های دریافت شده توسط نویسندگانی که سعی در درک آنها داریم را کشف کنیم. قطعاً در مورد متفکرین حرفه‌ای، آگاهی دقیق از دامنه خواندن آنها، یکی از بهترین ابزارها برای آشنایی با مطالب و حدود دنیای ذهنی‌شان خواهد بود.

<sup>۱۹</sup> Skinner, Hobbes and Republican Liberty. Cambridge: 2008.

ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو: به همین خاطر شما در چندین اثر خود در مورد هابز، دائماً به کتاب‌های موجود در کتابخانه هاردویک که در دسترس هابز بود مراجعه کرده‌اید.<sup>۲۰</sup>

کوئنتین اسکینر: بله درست است.

ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو: این پرسشی در مورد سیاست است: شما در کتاب هابز و آزادی جمهوری- خواهانه می‌گویید هابز طرز فکر به اصطلاح آزادی خواهانه را به عنوان نوعی کین توزی اشرافی محکوم می‌کند – زیرا نخبگان می‌خواستند به امتیازاتی از کشورهای مشترک‌المنافع دست یابند که حاکمیت نباید به آنها دست یابد.<sup>۲۱</sup> آیا به نظر شما این ویژگی دموکراسی جمهوری خواهانه مدرن است؟ آیا یکی از منابع نارضایتی از رژیم‌های استبدادی، این واقعیت است که آنها به ما اجازه نمی‌دهند جاه‌طلبی‌های سیاسی خود را به طور کامل محقق کنیم؟<sup>۲۲</sup>

کوئنتین اسکینر: من فکر می‌کنم قطعاً هابز فرد زیرکی بود که مشاهده کرد برخی از تنفرها و بیزاری‌هایش از مطلق‌گرایی اوایل قرن هفدهم انگلستان، ناشی از این احساس در اشراف است که جایگاه آن‌ها تحقیر شده و از اعمال امتیازات سنتی محروم شده‌اند. اما احساس نمی‌کنم که ناتوانی در تحقق جاه‌طلبی‌های سیاسی‌ام به‌طور عمده در فهرست دلایل خودم باشد برای فکر کردن به اینکه زندگی تحت یک رژیم قدرتمند استبدادی وحشتناک است. با اینحال باید اعتراف کنم که این امر ممکن است صرفاً به این دلیل باشد که من اصلاً هیچ جاه‌طلبی سیاسی‌ای نداشته‌ام. من روشی از زندگی را انتخاب کرده‌ام که به من استقلال و خودمختاری زیادی می‌دهد، اما با این وجود برایم سخت است که طبق اصولم، آنطور که باید زندگی کنم. برای من غیرقابل تصور است که سیاست را به عنوان شیوه‌ای از زندگی، که در آن مدام از شما خواسته می‌شود اصول خود را به خطر بیندازید و سیاست را بعنوان یک فنِ امکانی تلقی کنید، اتخاذ کنم.

<sup>۲۰</sup> See, for example, Reason and Rhetoric in the Philosophy of Hobbes (Cambridge: 1996) and Hobbes and Republican Liberty (Cambridge: 2008)

<sup>۲۱</sup> Skinner, Hobbes and Republican Liberty. P. 81. 'a sense of their want of that power, and that honour and testimony thereof, which they think is due unto them', Hobbes 1969a, 27. 3, p. 169

<sup>۲۲</sup> Skinner, Quentin. Foundation of Modern Political Thought Vo. I. Preface xi-xii.

«...و بدیهی است که تا زمانی که مورخان نظریه سیاسی به وظیفه اصلی خود در تفسیر متون کلاسیک ادامه دهند، ایجاد پیوند نزدیک‌تر بین نظریه سیاسی و زندگی سیاسی دشوار خواهد بود. اما اگر بخواهند خود را اساساً دانشجوی ایدئولوژی‌ها بدانند، ممکن است بتوان یک روش مهم را نشان داد که در آن تبیین رفتار سیاسی به مطالعه ایده‌ها و اصول سیاسی بستگی دارد و نمی‌توان بدون ارجاع به آنها کار معناداری انجام داد.»

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** برای ادامه گفتگو در مورد اشکال معاصر زندگی سیاسی: از آنجا که محققین از آن به عنوان سقوط «جهان شمول گرایی قرون وسطایی» در غرب یاد می کنند - یعنی درک کیهان به گونه ای که به روشی ثابت بر اساس آموزه های مسیحیت بنا نهاده شده است - آیا در «بنیانهای اندیشه سیاسی مدرن»، جهان شمول گرایی مدرن در چارچوب جهانی شدن پدید آمده است؟ آیا سیاست های امروزی به سمت اهداف نسبی گرایانه پیش می روند یا جهان شهرگرایی؟

**کوئنتین اسکینر:** من پیامبر نیستم اما این سخنان هابز را دوست دارم که می گوید: بهترین پیامبران در واقع فقط بهترین حدس زنان هستند. اما اگر اجازه حدس زدن به من داده شود، به این صورت خواهد بود که چشم اندازها برای شکل مدرن جهان شمول گرایی، به جای پیشرفت، کاهش می یابند. درست است که اقتصاددانان نئولیبرال برای مدتی طولانی، جهانی شدن را بر ما تحمیل کرده اند و این به شکل گیری اشکال نئولیبرالی دولت کمک کرده است که فعالان این پروژه ایدئولوژیک را تشویق کند، اما اکنون به نظر می رسد که این تحولات ممکن است توسط اعتراضات پوپولیستی که در حال حاضر در مقیاس وسیع قابل مشاهده است، سرکوب و حتی معکوس شوند. سیاستمدارانی که مخالف حرکت آزاد سرمایه و نیروی کار هستند، در اتحادیه اروپا و همچنین ایالات متحده، از سوی مردمی که احساس می کنند دولت نئولیبرال به آنها خیانت کرده و به حاشیه رانده شده اند، از حمایت توده ای برخوردار می شوند. به نظر می رسد روند کنونی به سمت یک ناسیونالیسم محدود است، تا چیزی شبیه به یک جهان در حال رشد.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** آثار شما ما را با این چالش مواجه کرده است که روندها و سنت های متفاوتی که در اندیشه های سیاسی مدرن اولیه کار می کردند، مانند دیدگاه های نورومی و هابزی در مورد آزادی، یا رویکردهای اومانیزستی و علمی به دانش و غیره را در سطح کلانتر مورد مطالعه قرار دهیم. آیا شما معتقدید یک سنت کلی از ظهور غرب در خصوص رنسانس و جنبش اصلاحات وجود دارد، و آیا هنوز هم موجود است؟ اگر وجود داشته باشد، چه چیزی را می توان میراث غربی نامید؟

**کوئنتین اسکینر:** من با این موضوع موافقم که از دوران رنسانس به بعد ذهنیت خاصی در غرب شکل گرفته است. ما ترغیب شده ایم که روایتی خودستایانه درباره پایان جنگ مذهبی، رشد مدارا، عقب راندن تیره گری توسط عقل گرایی روشنگری، افزایش گسترده ثروت و رفاه را که با انقلاب علمی و پیروزی سرمایه داری ممکن شد، بپذیریم. اما مطمئناً اکنون میزان بسیار اندکی از این روایت در جای خود باقی مانده است. ما مجبور شده ایم بپذیریم که همه این مزایا، هزینه های هنگفتی را نیز به همراه داشته است، که قرن گذشته شاید وحشیانه ترین

قرن در تاریخ بشریت بوده، و اینکه نسل بشر در حال حاضر توانایی خود را حتی برای ادامه حیاتش در معرض تهدید می بیند.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** چه چیزی "دیگری" را برای غرب شکل می دهد؟ آیا سنت غیر غربی وجود دارد، و یک مورخ اندیشه چگونه می تواند آنها را با هم مقایسه کند؟

**کوئنتین اسکینر:** البته سنت های غیر غربی زیادی وجود دارد، اما این سنت ها لزوماً جایگزین های خود آگاهانه برای ارزش های غربی نیستند، و صرفاً ارائه دیدگاه های متفاوت به زندگی نیستند. در مورد اینکه مورخان اندیشه چگونه می توانند چنین سنت هایی را با هم مقایسه کنند امیدوارم این نتیجه جهانی شدن کنونی تاریخ اندیشه نباشد که ما شروع به طرح سؤالاتی از این دست کنیم. البته می توانیم امیدوار باشیم که ویژگی های خاص شیوه های زندگی کاملاً متضاد را با مزیت نسبی اش مقایسه کنیم. اما مقایسه کردن بین تمام سنت های فکری، و گفتن چیزی درباره تمدن ها، مطمئناً فراتر از اختیارات حتی دانشمندترین مورخان است، و نمی دانم چگونه می توان مسئولانه این کار را انجام داد.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** آیا منظور شما به کتاب "مطالعه تاریخ" پروفیسور توینبی برمی گردد؟

**کوئنتین اسکینر:** اگر درست به خاطر داشته باشم، آرنولد توینبی برای جهانیان فاش کرد که نوزده تمدن وجود داشته است، و این ادعای توهین آمیز را نیز اضافه کرد که اسکاندیناوی مکان یک تمدن "ناپود شده" است و در عثمانی و برخی موارد دیگر، پیشروی تمدن "متوقف" شد. یاوه ای که در فرض حاکم توینبی نهفته است این است که اصطلاح «تمدن» بدون ابهام به شکل متمایزی از زندگی اشاره دارد، به طوری که فهرستی از تمدن ها را می توان بی چون و چرا تهیه کرد. اما یاوه گویی اصلی این است که او اینگونه استدلال کرد که نوزده موردش، اطلاعات کافی برای ایجاد تعمیم استقرایی و در نتیجه پیش بینی در مورد آنچه باعث ظهور و سقوط تمدن ها می شود را در اختیار او قرار می دهد. کل پروژه از نظر آماری و همچنین مفهومی بی معنا و پوچ است.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** اجازه دهید روش متمایز دیگری برای مطالعه تاریخ را مورد بحث قرار دهیم. شما بارها به تأثیر مارکسیسم بر تاریخ، به عنوان یک رشته اشاره کرده اید.<sup>۲۳</sup> امروز ما هنوز در مورد شاخه مارکسیستی تاریخ گرایی صحبت می کنیم و از روش مارکسیستی به عنوان یک روش تاریخی یاد می کنیم. از زمان

---

<sup>۲۳</sup> See, for example, Skinner, Quentin. "Meaning and Understanding in the History of Ideas". History and Theory, Vol. 8 (1969); interviews such as: 'Making history: the discipline in perspective' Interview with Quentin Skinner: [http://www.history.ac.uk/makinghistory/resources/interviews/Skinner\\_Quentin.html](http://www.history.ac.uk/makinghistory/resources/interviews/Skinner_Quentin.html); "Quentin Skinner on Encountering the Past": [http://www.jyu.fi/yhtfil/redescriptions/Yearbook%202002/Skinner\\_Interview\\_2002.pdf](http://www.jyu.fi/yhtfil/redescriptions/Yearbook%202002/Skinner_Interview_2002.pdf)

افول بلوک شوروی در پایان قرن بیستم، همزمان کاهشی در تأثیر مارکسیسم بر علوم انسانی و علوم اجتماعی وجود داشته است. شما آن تغییر را چگونه توصیف می‌کنید و نظراتان درباره رویکرد مورخان مارکسیست به درک تاریخ چیست؟

**کوئنتین اسکینر:** من باید با توضیح این موضوع شروع کنم که چرا در سال‌های اولیه به عنوان یک محقق، زمان زیادی را به تفکر در مورد رویکردهای مارکسیستی در مورد تاریخ اختصاص دادم. دلیل آن این بود که چنین رویکردهایی به شدت در آن زمان، به ویژه در آثار فرناند برودل و مکتب *آنال* در فرانسه و در آثار مورخان برجسته انگلیسی‌زبان مانند کریستوفر هیل، اریک هابسبام، سی بی مکفرسون، ای. پی تامسون و سایرین وجود داشت.<sup>۲۴</sup> آنها تمایل داشتند فرض کنند که محرک‌های اصلی تغییر تاریخی همیشه جنبه اقتصادی دارند. هنگامی که چیزی برای گفتن در مورد نظریه سیاسی داشتند، تمایل داشتند اینگونه استدلال کنند که اصولی که بازیگران سیاسی ادعا می‌کنند برانگیخته می‌شوند، معمولاً عقلانی‌سازی منافع اجتماعی-اقتصادی و شرایط عمومی زندگی آنها است. این طرز تفکر به وضوح زیربنای کتاب سی بی مک فرسون با نام "نظریه سیاسی فردگرایی مالکانه" است که درست زمانی که من در سال ۱۹۶۲ شروع به تحقیق کردم منتشر شد.<sup>۲۵</sup> او در این کتاب گفت که اصول سیاسی و اجتماعی نمی‌توانند نقش توصیفی مستقلی در فرآیندهای تغییر اجتماعی ایفا کنند. بنابراین، مطالعه تاریخ اندیشه اهمیتی حاشیه‌ای به خود گرفت. به یاد دارم زمانی که در سال ۱۹۷۴ به مؤسسه مطالعات پیشرفته رسیدم (جایی که به مدت چهار سال در آنجا ماندم) متوجه شدم که تاریخ اندیشه به طور مرتب توسط مورخان پرینستون، مانند لارنس/استون دقیقاً با این عبارات رد می‌شود.<sup>۲۶</sup>

من احساس کردم که این رویکرد، مظهر درک نادرست از نقش پیچیده‌ای است که برهان اجتماعی و سیاسی در رابطه با تغییرات اجتماعی ایفا می‌کند. یک ضعف آشکار این فرض بی‌ادله، ناشی از این است که اصول اظهار شده مردم عموماً چیزی بیش از عقلانی‌سازی علایق آنها نیست. این ادعا در برخی موارد آشکارا نادرست به نظر می‌رسد. بدون تردید برخی افراد بر اساس اصول هنجاری عمل می‌کنند که ممکن است به شدت با منافع آنها در تضاد باشد. اما مشکل اصلی این است که حتی اگر بپذیریم اصول ادعایی صرفاً عقلانی‌سازی هستند، با اینحال چیزی که رویکرد مارکسیستی از تشخیص آن ناتوان است این است که آنها به ساختن خطوط و نه صرفاً بازتاب دادن

<sup>۲۴</sup> Fernand Braudel (1902-1985), French historian and a leader of the Annales School; Christopher Hill (1912-2003) English Marxist historian; Eric Hobsbawm (1917-2012), English historian; Crawford Brough Macpherson (1911-1987), Canadian political theorist; Edward Palmer Thompson (1924-1993), British historian, writer, and campaigner.

<sup>۲۵</sup> Macpherson, C.B. The Political Theory of Possessive Individualism. Oxford: 1962.

<sup>۲۶</sup> Lawrence Stone (1919-1999), English historian

خطوط اجتماعی و اقتصادی ما کمک می‌کنند. ما می‌توانیم ببینیم که چگونه این امر اتفاق می‌افتد، به محض اینکه در مورد این ملاحظات مهم اینگونه بیندیشیم که در انجام کاری می‌توانیم مشروعیت آن را نیز در نظر بگیریم، موفق شویم. در نتیجه، ما عموماً متعهد هستیم که فقط به شیوه‌ای عمل کنیم که با این ادعا سازگار است که از اصول خودمان انگیزه می‌گیریم و تشویق می‌شویم. اما این به نوبه خود بدین معناست که چنین اصولی همیشه باید در هنگام توضیح رفتار ما مورد استناد قرار گیرند. این امر به این دلیل است که رفتار ما همیشه تا حدی محدود و به دلیل نیاز به مشروعیت بخشیدن به کاری که انجام می‌دهیم، هدایت می‌شود. بنابراین توضیح آنچه انجام می‌دهیم باید به اصولی اشاره کند که در پرتو آنها به دنبال مشروعیت بخشیدن به رفتار خود هستیم. این یکی از ادعاهایی بود که بیش از همه می‌خواستم در کتابم «بنیانهای اندیشه سیاسی مدرن» بر آن تأکید کنم.<sup>۲۷</sup>

همانطور که گفتم، برای من، آنچه در مورد این استدلال بسیار مهم است این است که این استنتاج را به من می‌دهد که ایده‌های اجتماعی و سیاسی صرفاً محصول نیستند، بلکه یکی از تولیدکنندگان واقعیت اجتماعی هستند. اما این لزوماً به این دلیل نیست که آنها به عنوان انگیزه‌های رفتار اجتماعی ما عمل می‌کنند. بلکه به این دلیل است که نیاز به مشروعیت بخشیدن به رفتار ما، مستلزم آن است که اقدامات ما باید با این ادعا که انگیزه آنها از یک اصل هنجاری از قبل شناخته شده است، سازگار باشند، حتی در مواردی که (یا بهتر است بگوییم به ویژه در مواردی) این گونه به نظر نمی‌رسد. به طور خلاصه، نیاز به مشروعیت، یکی از محدودیت‌هایی است که به شکل‌گیری دنیای اجتماعی ما کمک می‌کند. به این ترتیب است که ایده‌های اجتماعی و سیاسی از سازنده‌های واقعیت هستند، و این همان چیزی است که به نظر من نظریات مارکسیستی ایدئولوژیک فاقد آن هستند.

**ژورنال تاریخ دانشگاه شیکاگو:** متشکرم پروفیسور. در پایان مصاحبه، چه توصیه‌ای به دانشجویان مقطع کارشناسی، مورخان مشتاق، و دانشجویان علوم اجتماعی و انسانی علاقه‌مند به تاریخ اندیشه دارید؟ در مطالعه و تحقیق به چه نکاتی توجه کنیم؟

**کوئنتین اسکینر:** بابت این گفتگو بسیار سپاسگزارم. من فقط دانشجوی سؤالات خاص در فلسفه سیاسی و اخلاق هستم، بنابراین شاید بهتر باشد که سخنم محدود باشد به افرادی مانند شما که به این موضوعات خاص علاقه‌مند هستند. فکر می‌کنم فقط دو توصیه دارم. یکی از آنها از پاسخ من به سوال ابتدایی شما ناشی می‌شود. همانطور که گفتم، فکر می‌کنم باید اندیشمندان گذشته را تا آنجا که ممکن است با شرایط خودشان مطالعه کنیم. اما

<sup>۲۷</sup> Skinner, Quentin. Foundations of Modern Political Thought. Vol. 1, 2. Cambridge: 1978.

اکنون باید اضافه کنم که انگیزه ما برای مطالعه آنها باید از اینجا و اکنون ناشی شود. این همان نکته‌ای است که وقتی قبلاً در مورد کتابم "آزادی مقدم بر لیبرالیسم" صحبت کردم، سعی کردم بیان کنم. اگر به دوران پیشامدرن برگردیم، متوجه می‌شویم که آزادی، نه به‌عنوان گزاره‌ای از اعمال و اقدامات، بلکه به‌عنوان نام یک مقام و جایگاه، یعنی وضعیت یک فرد مستقل در مقابل ویژگی وابستگی بردگان، درک می‌شد. به محض اینکه موفق شدیم این داستان قبلی و ناآشنا را بازسازی کنیم، می‌خواهم از خودمان بپرسیم: نظر ما درباره این دیدگاه جایگزین چیست؟ آیا بازنگری آن به جای کنار گذاشتن آن مفیدتر است؟

توصیه دیگر من این است که در انتخاب موضوعات برای تحقیق، هرگز به خود اجازه ندهید که بیش از حد تحت تأثیر آنچه در اصول می‌گذرد قرار بگیرید. هرگز موضوعی را صرفاً به این دلیل انتخاب نکنید که در حال حاضر مد است. یکی از دلایل این است که مدهای تاریخ‌نگاری، همیشه و گهگاهی نیز به صورت ناگهانی و گیج‌کننده تغییر می‌کنند. به مراتب بهتر است به چیزی که به آن اهمیت می‌دهید پایبند باشید. اما مهم‌ترین دلیل این است که سال‌های اولیه زندگی تحصیلی اغلب تنها هستند و کمی دشواری دارید و به راحتی می‌توان دلسرد و ناامید شد. اگر در سطح وجودی نسبت به کاری که انجام می‌دهید متعهد نباشید، بسیار محتمل است که عزم کافی برای ادامه در زمان‌های دلسردکننده نداشته باشید. بهترین راه برای استقامت و شکوفایی این است که روی چیزهایی تمرکز کنید که برای شما اهمیت دارند، نه چیزی که در حال حاضر باعث جذب شما به این حرفه و کار شده است. اگر تحقیقات شما از علاقه کافی برخوردار باشد، این حرفه به زودی جذاب خواهد شد.